

جایگاه امارت‌های مغولی در نهادینگی ساختار حکومتی ایلخانان

ابوالفضل رضوی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

چکیده

هجوم مغول و نابسامانی‌های پس‌از آن، ساختار سیاسی و حیات اقتصادی- اجتماعی بخش مهمی از ایران را دچار گسست کرد و تا مدتی زمینه‌های لازم برای از میان رفتن نابسامانی‌های مذکور هموار نگردید. نوشتار حاضر با طرح این سؤال که: پیشینه قومی- قبیله‌ای حاکمان مغولی پیش از تشکیل حکومت ایلخانان در احیای سنن حکومتی ایرانی و امنیت بخشی به اوضاع چه تأثیری داشته و در نظام‌مندی ساختار سیاسی عهد ایلخانی از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ بر این باور است که تلاش برای کاستن از شدت نابسامانی‌های حاکم بر ایران، نابسامانی‌هایی که مههم بودن جایگاه سیاسی ایران در تقسیم اولوس‌های چنگیزی و نگرش مقطعی و موقتی مغول‌ها به این سرزمین آن را تشدید می‌کرد، از سوی نمایندگان اعزامی مغول که پایگاه قومی- قبیله‌ای متمدن‌تری داشتند آغاز شد. این کارگزاران مغولی با بهره‌گیری از پیشینه تمدنی خویش و سهمی که نمایندگان قبیله‌ای آن‌ها در نظام‌مندی قدرت نوظهور مغولی داشتند، موجبات احیای سنن سیاسی ایران را فراهم کردند و انتقال تجربیات ایشان در نهادینگی حکومت ایلخانی و روال‌مندی سنن سیاسی این عهد، سهم به‌سزایی داشت.

واژگان کلیدی: مغول، ایلخانان، قراختائیان، اویغورها، اویرات‌ها

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۹/۱۷

E-mail: razavi_edu@yahoo.com

مقدمه

شدت عمل مغول‌ها در سال‌های هجوم، ساختار سیاسی ایران را دچار فترت کرد و در حیات اقتصادی و اجتماعی مناطق مفتوحه، گسستی جدی به وجود آورد. به‌ویژه آنکه در تقسیم‌بندی اولوس‌های اربعه، جایگاه سیاسی ایران مبهم بود و تکمیل فتح این سرزمین به‌وسیله لشکریان «تمّا» (Tamma) (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۵۵؛ Ostrowsky, 1998: 262-276) در حال انجام بود و این مهم ادعاهای مشترک و چندگانه‌ای را با خود می‌آورد، طبیعی نشان می‌داد که گسست اوضاع سیاسی و اجتماعی تداوم بیشتری داشته باشد. گسست مذکور تا زمان آمدن هولاکو و هموار شدن زمینه‌های تکوین حکومت ایلخانان ادامه داشت و بی‌تردید یکی از علل اعزام هولاکو، نظم بخشیدن به قلمرو گسترده مفتوحه در نواحی غربی بود.

انسجام جغرافیای سیاسی و تمرکز قدرتی که با پیدایش حکومت ایلخانی حاصل شد، با نظم، امنیت و ثبات نسبی همراه بود و این مهم در تعدیل اوضاع سیاسی و از میان بردن گسست مذکور سهم عمده‌ای داشت. در این میان، نکته قابل‌تأمل این است که دوران امارت شخصیت‌هایی که با مرکزیت خراسان به اداره امور قلمرو مفتوحه مغول مشغول بودند، در تعدیل نظام قدرت و نظم و امنیت اخیر سهم زیادی داشت و در گذار از نظام عرفی مغول‌ها به‌نظام امری بسیار تعیین‌کننده بود (در این خصوص ر.ک: رضوی، ۱۳۹۰: ۶۸-۷۰). توضیح اینکه در دهه‌های پس از ایلغار مغول، نوعی کشمکش جدی میان امرا و کارگزاران اعزامی دربار مرکزی مغول به ایران قابل‌ردیابی است که باوجود دخالت‌های نمایندگان سایر اولوس‌ها و ضرورت کاربست منافع خاندان‌های مختلف چنگیزی؛ شخصیت امرا، پایگاه قومی- قبیله‌ای آن‌ها و میزان برخورداری قبایل مذکور از مدنیت و اصول ملک‌داری، در چگونگی اداره امور تأثیر جدی داشت.

این امرا که می‌توان با عنوان حکام خراسان از آن‌ها یادکرد، در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، سهم به‌سزایی ایفا کردند و با تلاش در جهت احیای سنن حکومتی و برقراری نظم و امنیت و کاستن از گرایش‌های گریز از مرکز اشرافیت نظامی مغول، زمینه‌های نهادینگی قدرت در عهد ایلخانان را هموار کردند. خلأ قدرت پس از زوال خوارزمشاهیان و تکاپوهای وابستگان به جلال‌الدین خوارزمشاه، همراه با زیاده‌خواهی‌های امرا و اشرافیت نظامی مغول که نگاه موقتی و مقطعی به ایران داشتند و در کنار آن، عملکرد زیاده‌جویانه برخی از کارگزاران مسلمان خادم مغول‌ها؛ اوضاع سیاسی و اقتصادی موجود را چنان آشفته کرده بود که جایگاه و کارکرد امرای موردنظر (حکام خراسان) را مهم

جلوه می‌دهد. صرف‌نظر از «نوسال»، امیر کهن‌سالی که در دوره کوتاهی امارت بخشی از مناطق مفتوحه غربی را بر عهده داشت و منابع تاریخی گزارش‌های قابل‌اعتنایی درباره او ارائه نمی‌دهند، امارت «جنتمور» با پایگاه قومی «قراختایی»، «گرگوز» (Gorguz) با قومیت «اویغوری» و «امیر ارغون» با قومیت «اویراتی» سهم تعیین‌کننده‌ای در سامان‌پذیری اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران دهه‌های پیش از حکومت ایلیخانی داشت.

در میان ایلات و قبایلی که به جبر یا اختیار، برتری مغول‌ها را پذیرفتند، قبایل مذکور از سابقه فرهنگی و تمدنی بیشتر و دیرپاتری برخوردار بودند و مهم‌تر در بسامانی نظام قدرت در عهد چنگیز و قآن‌های جانشین او نیز نقش برجسته‌ای بر عهده داشتند. در همین جهت، نوشتار حاضر، با مهم شمردن پایگاه فرهنگی و تمدنی امرای مذکور، کارکرد مدنی‌تر آن‌ها در بسامانی نسبی اوضاع حاکم بر ایران پس از فتوحات مغول را تعیین‌کننده می‌داند و دستاورد دوران امارت ایشان را در نهادینگی حکومت ایلیخانی و پذیرش سنن حکومت‌داری ایرانی بااهمیت قلمداد می‌کند. بنابراین، ضمن تأملی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در دوران حکومتی امرای مذکور، پایگاه قومی و پیشینه فرهنگی و تمدنی آن‌ها را در ساختار قدرت چنگیزی بررسی می‌کند تا سهم اثرگذار دوران حاکمیت ایشان در احیای سنن حکومتی ایرانی و روال‌مندی ساختار اجرایی حکومت ایلیخانان را نشان دهد. در نوشتار حاضر، ساختار، به مفهوم هماهنگی و نظم موجود در هر یک از وجوه زندگی اجتماعی و بخصوص وجوه سیاسی و اقتصادی و مناسبات میان اجزای هر وجه؛ نهادینگی به مفهوم نظم‌پذیری و یا تلاش در جهت انتظام بیشتر در امور اجرایی و گسست در مفهوم زوال نسبی و فترتی که در امور سیاسی و اقتصادی حاصل شده بکار رفته است.

اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران پس از ایلیغار مغول:

اوضاع سیاسی

ایلیغار مغول به معنای فتح و تثبیت حکومت مغول‌ها در ایران نبود. مغول‌ها پس از یک دوره قتل و غارت شدید از ایران خارج شدند و حداقل تا زمان برگشت جلال‌الدین خوارزمشاه و فعالیت‌های دوباره وی توجه چندانی به ایران نداشتند. در این زمینه گویا فعالیت‌های دیگر برادران جلال‌الدین در عراق عجم هم کمتر مورد توجه مغول‌ها بود. مبهم بودن وضعیت کلی ایران در تقسیم اولوسهای چنگیزی و نوعی ادعای همگانی که پس از مرگ چنگیز خان بر سر ایران به وجود آمد نیز وقایع فوق را تأیید

می‌کند. در این زمان مناطقی همچون فارس، یزد، آذربایجان، قلمرو لر بزرگ و کوچک، شبانکاره و کرمان که مورد حمله مغول قرار نگرفتند و یا کمتر درگیر آن شدند، در سایه حکومت‌های محلی (همچون گذشته) زندگی عادی خود را می‌گذراندند. در این بین مناطق شرقی و بعضاً شمالی ایران و به‌ویژه خراسان و سیستان و مازندران وضعیت ثابتی نداشتند و به علت ضایعات سنگینی که در جریان تهاجم مغول متحمل شده بودند هنوز به خود نیامده بودند. قدر مسلم در این نواحی حکومت محلی مشخصی وجود نداشت و حضور فعال مغول‌ها - که از همان آغاز خروج در نزدیکی‌های هرات پادگان بادغیس را با اهداف امنیتی و اقتصادی به وجود آورده بودند - تأثیر زیادی بر روند تحولات سیاسی و اقتصادی این مناطق داشت. حملات گاه و بیگاه لشکریان مغول از پادگان بادغیس به خراسان در حدفاصل سال‌های ۶۲۲ هـ ق/ ۱۲۲۴ م تا ۶۲۸ هـ ق ۱۲۳۰ م می‌تواند مؤید این امر باشد.

پس از خروج لشکریان مغول در زمان چنگیز، اگرچه اوضاع، هر چند موقت، تا اندازه‌ای آرام شد و به قول قیس رازی مردم منطقه یکی دو سالی «...از خوف قتل و اسر آن سیاع ضار ایمن گشته و مردم را به واسطه جمعیت بعضی از فرزندان سلطان امید انتعاشی پدید می‌آمد و رایحه ارتیاشی به مشام می‌رسید...» (قیس رازی، ۱۳۶۰: ۹)، اما همین امید و بدبینی مغول‌ها نسبت به آن باز خراسان را عرصه تاخت و تاز قرار داد. عرض‌اندام متعلقان خاندان خوارزمشاهی و برگشت جلال‌الدین خوارزمشاه از هند، در این تهاجمات و شدت عمل مغول‌ها برای تثبیت اوضاع به نفع مغول تأثیر فراوان داشت (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۶۹ - ۴۷۰؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۵ - ۲۸). به نظر می‌رسد که تأسیس پادگان بادغیس در نزدیکی هرات و اعزام لشکریان موسوم به «تما» که در نگاه اول دفع وابستگان خوارزمشاهی و ایجاد ثبات در منطقه را در راستای منافع مغول‌ها در دستور کار داشت به‌طور مشخص از همین واقعیت ناشی شده است (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۵۵). جوینی هنگامی که از اعزام لشکریان مغول به سرکردگی جورماغون نویانگزارش می‌دهد فتنه و آشوب منطقه را به‌طور کلی یادآوری می‌کند: «...و در طرف خراسان و عراق هنوز آتش فتنه و آشوب تسکین نیافته و سلطان جلال‌الدین تک و پویی می‌زد...» (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۱۴۹). کُر و فر قراجه و یغان سَنُقَر سرداران وابسته به جلال‌الدین در نیشابور و مضافات آن و تلاش مضاعف مغول‌ها در سرکوب و کشتار شدید آن‌ها نیز از نامنی و بی‌ثباتی اوضاع حکایت داشت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۱۸). جوینی در جای دیگری که از شرف‌الدین خوارزمی و پیوستن او به دستگاه مغول‌ها در زمان اعزام جتتمور سخن می‌گوید نیز از وجود نامنی عمومی در خراسان پرده برمی‌دارد: «...و نوایر فتنها و تشویشها در التهاب...» بود (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۶۹). بی‌ثباتی خراسان برای مغول‌ها و بی‌توجهی آن‌ها به هر نوع آبادی و عمران در این منطقه، حداقل تا

زمان قتل جلال‌الدین خوارزمشاه و سرکوبی هواخواهان او و تسلط نسبی مغول‌ها بر سراسر ایران ادامه یافت و تا زمانی که اوکتنای قآن حکومت این منطقه را به جنتمور واگذار کرد و اوضاع به نفع او سامان گرفت به طول انجامید (جویی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۱۸ - ۲۲۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۷۰ - ۴۷۱). از این پس طبیعی بود که اوضاع مناطق شرقی ایران در سایه رکود و ایستایی پس‌از این گونه برخوردهای نظامی و همین‌طور نوعی توجه دربار مرکزی مغول و از جمله پیدایش حکومت‌های دست‌نشانده آن، ثبات سیاسی نسبی به خود بگیرد و اوضاع اقتصادی آن نظم و بهبودی پیدا کند. با این حال، بخشی از فعالیت‌های مغول‌ها در ایران به‌وسیله فرماندهان نظامی مغول رهبری می‌شد و این فرماندهان علاوه بر امور نظامی در امور اقتصادی و اجرایی نیز دخالت می‌کردند. عملکردهای زیاده‌جویانه آن‌ها با وجود تلاش حکام مغولی مستقر در خراسان - به‌ویژه آن‌هایی که حکومت سراسر قلمرو متصرفی مغول در بلاد غربی را در اختیار داشتند - برای جلوگیری از زیاده‌جویی ایشان نقش مهمی در آشفته‌گی اوضاع سیاسی و اقتصادی داشت.

اوضاع اقتصادی

در سال‌های پس از هجوم مغول، اقتصاد قلمرو مفتوحه مغول‌ها در ایران وضعیت یکسانی نداشت. بدون تردید آن قسمت از ایران که به‌وسیله حکومت‌های محلی اداره می‌شد تنها خراج مقرری را به مغول‌ها می‌پرداخت و امور مالی آن‌ها به‌وسیله حکام محلی اداره می‌شد. در مناطقی که به دست مغول‌ها اداره می‌شد و مغول‌ها در آن حضور فعال داشتند وضعیت متفاوت بود. بدیهی است که عملکرد آن دسته از کارگزاران مغولی که با عنوان حکام مغولی ایران از آن‌ها یاد شد به‌هیچ‌وجه همانند عملکرد فرماندهان نظامی نبود که بدون برنامه و با نگاه افزون‌طلبی به اقتصاد قلمرو مفتوحه می‌نگریستند. حکام مغولی مستقر در خراسان، حسب شخصیت و پیشینه فرهنگی و تمدنی خویش، از همان آغاز تلاششان در این جهت بود که در چارچوب دیوان و با نظم و قاعده امور مالی را اداره کنند؛ اما امرا و فرماندهان نظامی که نگاهی گریز از مرکز به امور داشتند با نگرشی که می‌توان با عنوان اقتصاد نظامی و غارتی از آن یاد کرد به اقتصاد قلمرو نظر داشتند و تنها آشفته‌گی‌ها را تشدید می‌کردند (درباره اقتصاد امری و نظامی ر.ک: هیکس، ۲۵۳۶: ۲۰-۳۲). این دسته به‌محض این‌که فرصتی به دست می‌آوردند زیاده‌خواهی‌های خود را از سر می‌گرفتند و به‌ویژه در ایام پس از مرگ قآن‌ها و درهم‌ریختگی اوضاع پس‌از آن و یا در مواردی که امرای متنفذی همچون جورماغون و ایلیچیکدای در رأس امور نظامی قرار

داشتند تمایلات افزون طلبانه بیشتری از خود بروز می‌دادند. به‌طور کلی، اوضاع اقتصادی ایران این عهد متأثر از وضعیت سیاسی- نظامی دربار مرکزی مغول و جهت‌گیری کارگزاران اعزامی آن‌ها بود و به اقتضای تزلزلی که در امور سیاسی وجود داشت امور اقتصادی هم نظم چندانی با خود نداشت. مغول‌ها سرگرم امور نظامی، سرکوب شورش‌ها، تثبیت ایلی شهرها و حکومت‌های محلی و جمع‌آوری اموال بودند و زندگی عادی مردم را به حال خود رها کرده بودند. تفکر و اندیشه مغول‌ها توانایی دگرگونی ساختار جامعه شهری و جایگزینی ساختاری جدید به‌جای آن را نداشت و بی‌نظمی‌ها از شرایط زمانی دوران هجوم و آشفته‌گی‌های پس‌از آن ناشی می‌شد. به‌ویژه در نیمه شرقی ایران همه‌چیز در یک حالت گسست و رکود قرار داشت و شهرهای بزرگ و پررونق خراسان در بی‌فروغی فرورفته بودند. تلاش‌هایی در جهت دگرگونی وضع موجود صورت می‌گرفت اما ابهام کلی ناشی از نامعلومی وضعیت سیاسی- اقتصادی ایران در تقسیمات امپراتوری مغول و نبود فردی از خاندان چنگیز که در سایه شخصیت او تشتت و گسست موجود تحت تأثیر قرار گیرد مانع از موفقیت تلاش‌های این‌چنینی بود. در این میان به نظر می‌رسد که تنها نقطه امید، سلوک سیاسی و اقتصادی حکام مغولی مستقر در خراسان بود که برون‌رفتی از وضعیت مذکور را نوید می‌داد. بی‌تردید این امیران سهم مؤثری در سامان‌دهی به اوضاع داشتند و در تعامل فاتحان مغولی با نمایندگان فرهنگ ایرانی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمودند.

جایگاه قبیله‌ای حکام ایرانی در ساختار حکومت مغول‌ها

هویت قومی نمایندگان اعزامی دربار مرکزی و نقش آن‌ها در این تغییر نگرش مغول‌ها امر مهمی بوده است. سه تن از نمایندگان اعزامی یعنی جنتمور، گرگوز و امیر ارغون به ترتیب قراختایی، اویغور و اویرات بودند و به‌طور مشخص از قوم و قبیله مغول‌ها به حساب نمی‌آمده‌اند (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۲). بر اساس گزارش‌های رشیدالدین فضل‌الله می‌توان چنین گفت که این اقوام تنها پس از قدرت‌گیری چنگیز و برتری قوم مغول بر سایر اقوام عنوان عام مغول را پذیرفتند و می‌توان گفت تنها به لحاظ سیاسی مغول بودند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۵۷-۵۸). اقوام مذکور و به‌ویژه اویغورها و قراختاییان به لحاظ سوابق سیاسی و فرهنگی که داشتند از سایر اقوام استپ متمدن‌تر بودند و در نظام‌مندی قدرت مغول‌ها جایگاه برتری داشتند (مورگان، ۱۳۷۱: ۵۶-۵۸).

اویغورها که از سال ۷۴۴ م/ ۱۲۴ هـ ق جانشین توکیوهای شرقی شده بودند، مغولستان و استپ‌های شرقی را در تصرف داشتند. آن‌ها در سال ۸۴۰ م/ ۲۲۳ هـ ق مغلوب قرقیزها شدند.

از این‌پس، اویغورها چند دسته شدند؛ گروهی در کانسوی چین مستقر شدند که نام «ساری اویغور» داشتند و در سال ۱۰۲۸ م/۴۱۹ هـ ق قلمرو آن‌ها به تصرف «تنگتوت» هایی درآمد که امپراتوری «هسی-هسیا» را بنا نهادند. دسته دیگر که از بقیه مهم‌تر بودند واحه‌های اطراف رود تاریم علیا با مرکزیت شهرهای قراخوجا و بیش بالغ ساکن شدند و لقب «ایدوک دوک» بر خود نهادند. محل استقرار این‌ها بر سر راه‌های تجاری (ابریشم) قرار داشت و این مهم اسباب ثروتمندی آن‌ها و فرهنگ پذیری ایشان را فراهم آورد. اویغورها با ادیان مختلف آشنایی داشتند و با اقتباس از الفبای سغدی که خود از الفبای سریانی حاصل شده بود خط اویغوری را به وجود آوردند و با ترجمه متون سغدی، چینی و سانسکریت ادبیات نوینی را رقم زدند و هنر صحافی و تذهیب را از چینی‌ها آموختند (ر.ک: بارتولد، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۴؛ گروسه، ۱۳۶۸: ۲۱۹-۲۲۲؛ ساندرز، ۱۳۷۲: ۳۹-۴۲؛ اقبال، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۹؛ Bazin, 2000: 688). اویغورهای منطقه تاریم، بعدها در میان فرمانروایان ترک-مغول کرائیت و نایمان مشاغل دیوانی و آموزشی به دست آوردند و بعد از ظهور چنگیز، در سال ۶۰۵ هـ ق/۱۲۰۷ م به مغول پیوستند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۳۰۹) و مغز متفکر این امپراتوری شده و زبان آن‌ها زبان و خط دربار مغول شد. به‌ویژه مهارت‌های اداری آن‌ها قابل‌تأمل بود و در کسب جایگاه شایسته در نزد مغول‌ها سهمی بنیادین داشت (مورگان، ۱۳۷۱: ۵۶؛ گروسه، ۱۳۶۸: ۴۱۴، ۴۱۲، ۳۶۲، ۲۲۴). مهرداد چنگیز و مأمور سوادآموزی به پسران وی به خط و زبان اویغوری، فردی از این قبیله بود و چنان‌که مشهور است اولین کتابت یاسا به خط اویغوری بوده است (ر.ک: بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲/ ۸۰۴-۸۰۵). کارگزاران اداری اویغور با عنوان بخشی نقش مؤثری در اداره امپراتوری مغول داشتند (همان: ۸۰۸، ۸۱۶) و جوینی در چندین موضع به طعن یا جد از رونق خط و زبان اویغوری و اقبال بلند آشنایان بدان یاد می‌کند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۱۱۰، ج ۲/ ۵۶۴، ۵۴۰-۵۶۵). به‌علاوه در بیان پیشینه زندگی گرگوز از نحوه آشنایی او با خط و کتابت اویغوری یاد می‌نماید و نفوذ اویغورها را در دربار مرکزی مغول و از جمله شخص چینقای، اویغوری متنفذ در دستگاه اوکتای و گیوگ را در تعالی موقعیت او و به دست آوردن تمشیت امور قلمرو مفتوحه آن‌سوی جیحون مهم قلمداد می‌کند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۵۴۱).

قراختائیان، سهمی به‌مراتب مهم‌تر در ساختار قدرت چنگیزی داشتند. برخلاف اویغورها که علیرغم برخورداری از فرهنگ و مدنیت، هیچ زمانی نتوانستند تمدنی استوار و دولتی نهادینه و متداوم به وجود آورند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲/ ۸۰۶؛ گروسه، ۱۳۶۸: ۲۳۶-۲۳۷، ۲۳۷-۲۳۸)، قراختائیان مدت‌های مدید بر چین شمالی سلطه داشتند و سازمان سیاسی پیچیده‌ای به وجود آورده بودند که تلفیقی از سنن اداری چین و رسوم سیاسی سراسر استپ (اعم از ترکان و مغولان) را در خود داشت و ملاحظات مدنی و ایلی را

درهم‌آمیخته بود. هسی لیائو یا لیائوی غربی که در حکم سلسله‌ای بومی در منابع جلوه‌گر شده است؛ با تأثیرپذیری پررنگ‌تر از سنن سیاسی- نظامی چینی، دولتی غیرمتمرکز با ساختاری منعطف و درعین‌حال دقیق به وجود آورده بود که همانند تلاش برای حفظ جایگاه خود در شمال چین، در تعقیب منافع خویش در میان استپ نشینان نیز دقت لازم داشت و در پرتو بافت قومی- جمعیتی اتباع خود و البته ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی، مدارای مذهبی را در دستور کار قرار می‌داد. با بیرون رانده شدن قراختائیان از شمال چین، میراث اداری- اجرایی آن‌ها نه تنها از میان نرفت، بلکه در بافت قدرت چن‌ها (کیتان‌ها، جورجت‌ها) در شمال چین و امپراتوری قراختایی در ترکستان و ماوراءالنهر بسط و تداوم یافت؛ آنگاه در پی فتوحات چنگیز، تمامی میراث اخیر به مغول‌ها منتقل شد. به تعبیر مورگان «امپراتوری مغول، در مقیاسی بسیار گسترده‌تر، تداوم امپراتوری قراختایی بود» (مورگان، ۱۳۷۱: ۶۲). مغول‌ها و اسلاف تموجین همانند دیگر مدعیان استپ با بهره‌گیری از رویکرد متساهلانه چن‌ها- در مقایسه با سیاست سخت‌گیرانه قراختائیان، از حیث دقت در کنترل استپ نشینان و نظارت بلا واسطه آن‌ها به‌جای سیاست تفرقه و بهره‌گیری از قبایل علیه یکدیگر- طریق قدرت‌گیری را آغاز کردند و درنهایت در زمان چنگیز موفق به کسب قدرت شدند. در این مرحله که حدود یک سده پس از اخراج قراختائیان از شمال چین با فشار چن‌ها بود، مغول‌ها تمامی میراث کارآمد پیشینیان استپ نشین خود و به‌ویژه قراختائیان را مصادره به مطلوب کردند. آن‌ها کارگزاران قراختایی را که در خدمت چن‌ها بودند و یا در قلمرو پیشین خود در سرحدات دیوار بزرگ می‌زیستند را به کار گرفتند و سپس با استیلا بر قلمرو گورخان قراختایی- در پی نابودی کوشلوک خان نایمان- میراث دار نهادینه‌تر سنن حکومتی آن‌ها شدند (ر.ک: مورگان، ۱۳۷۱: ۶۱، ۸۲-۲۷۰؛ Ostrowsky, 1998: 270, Buell, 1979: 124). 276 جنتمور اولین حاکم مغولی خراسان و مازندران، قومیت قراختایی داشت و نفوذ و درایت وی از بطن گزارش‌های جوینی به‌وضوح آشکار است (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۳۴).

جایگاه اویرات‌ها در ساختار سیاسی- نظامی مغول‌ها را باید از حیث موقعیتی که در این نظم نوین چنگیزی به دست آوردند تحلیل کرد. اویرات‌ها از جمله قبایلی بودند که در پی بالا گرفتن کار چنگیز، با رضایت تمام ایللی مغول را پذیرفتند (جوینی، ۱۳۸۵: ۵۵۱؛ رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۷۷). جوینی به‌صراحت گزارش می‌دهد که قبیله اویرات در میان مغول از قبایل مشهور است و «آن قبیله اکثر احوال، اولاد و احفاد چنگیزخان باشند» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۵۱). چنگیز فرمان داده بود که پسران خاندان او دختران امرای اویرات را به زنی بگیرند و «بدین سبب است که تمامت پادشاه زادگان از اویرات زن خواسته باشند» (همان). اغول غایمش- غیر از همسر گیوک- همسر منگوقاآن نیز از اویرات‌ها بود

(بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲ / ۱۰۳۶) و احتمالاً در تثبیت جایگاه امیر ارغون در عهد منگو بی‌تأثیر نبود. اگر بپذیریم که چنگیز و دستگاه فائقه مغولی با تأثیرپذیری از سنن چینی، ترکی و مغولی مستقر در حدفاصل ماوراءالنهر تا شمال چین، نظم نوظهوری را رقم‌زده است که جایگزین نفوذ برتر فرهنگ قراختایی و میراث داران آن در شمال چین شده است؛ اویرات‌ها، به‌عنوان قبیله‌ای که از همان آغاز موردتوجه چنگیز بوده‌اند و نسبت نزدیکی با خاندان وی داشته‌اند را باید هم‌نوا و ملتزم با این نظم نوظهور بدانیم. کما اینکه شخصیت سازنده و کارآمد امیرارغون خود حاکی از این است که ویژگی‌های شخصی نیز در این مسیر کارآمد بوده و توانسته است از اقبال نیک اویرات‌ها در نزد خاندان چنگیزی بهره لازم ببرد (میرخواند، ۱۳۷۵: ۸۶۳). وی در نظم بخشیدن به قلمرو مفتوحه مغول در آن‌سوی جیحون موفق بود و توانست اوضاع را به نفع دربار مرکزی قراقورم سامان‌دهی کند (Lane, 1998: 459-480).

امارت جتتمور بر خراسان و مازندران

جوینی به‌صراحت جتتمور را اولین امیری می‌داند که به حکومت خراسان و مازندران منصوب شد. خراسان این زمان به لحاظ اینکه در مجاورت مرزهای امپراتوری مغول قرار داشت و به‌ویژه در دیدرس پادگان بادغیس بود راحت‌تر و آسان‌تر تحت نفوذ مغول‌ها درآمد. البته با توجه به اینکه ملک بهاءالدین صلوک حکومت بخشی از خراسان را بر عهده داشت و امارت او در نظر مغول‌ها مهم بود می‌توان گفت که خراسان پس از خروج اولیه مغول‌ها در تسلط آن‌ها قرار نداشت و تنها مورد حملات گاه بی‌گاه ایشان قرار می‌گرفت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۲۲-۲۲۳؛ رشیدالدین ۱۳۶۲: ۴۷۰ - ۴۷۱). توجه همگانی به جلال‌الدین خوارزمشاه و تکاپوی قراجه و یغانسقر به هواداری از خاندان خوارزمشاهی که خراسان و سیستان را محل فعالیت‌های خود قرار داده بودند نیز از همین واقعیت حکایت دارد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۱۹-۲۲۱). تسلط کامل مغول‌ها بر خراسان پس‌ازاینکه حملات خود را برای فتح کامل ایران و مقابله با جلال‌الدین خوارزمشاه ازسر گرفتند حاصل شد. می‌توان فعالیت‌های جورماغون نویان در این خطه و در نهایت واگذاری امور آن به جتتمور به دستور قآن و سپس تأیید دوباره این موقعیت را آغاز مشخص این سلطه دانست. سرکوب فعالیت‌های هواخواهان جلال‌الدین خوارزمشاه، به اطاعت واداشتن حکام محلی خراسان و ایجاد امنیت و ثبات در منطقه توسط همین جتتمور صورت گرفت و پس‌ازاینکه با اقدامات خود نظر قآن را جلب کرد حکومتش بر خراسان و مازندران مورد تأیید قرار گرفت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۱۹-۲۲۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۷۰ - ۴۷۱). در مورد مازندران و اینکه

چرا حکومت آن همراه خراسان به جنتمور واگذار شده است، می‌توان چنین گفت که در حدفاصل سال‌هایی که جورماغون از خراسان به طرف عراق عجم و دیگر نواحی ایران رفته است تا سال ۶۳۰ هـ. ق/ ۱۲۳۲ م جنتمور به موازات ایجاد امنیت و ثبات در خراسان، مازندران را نیز فتح کرده و با فرستادن حاکم محلی آنجا (ملک نصره الدین کبودجامه) به نزد قآن، حکومت آنجا را نیز به دست آورده است (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۲۲). نکته قابل توجه این است که با وجود واگذاری حکومت خراسان و مازندران به جنتمور و منع امرای دیگر به دخالت در امور این مناطق، حکومت مناطق اسفراین و جوین و بیهق و جاجرم و جورید و ارغیان به بهاءالدین صلوک و از سرحد کبودجامه تا استراباد به نصره الدین کبودجامه واگذار شده است (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۴۷۱). در این صورت باید جنتمور نقش نظارتی داشته و ناظر تأمین منافع مغول‌ها و حفظ ثبات در جهت قدرت مغول بوده باشد. آنچه در زمینه دوران حکومت جنتمور در این مناطق مهم است اقدامات او در جهت سامان دادن به امور اجرایی و بهبودی نسبی در مسایل اقتصادی است.

در مورد وضع اقتصادی خراسان و مازندران در این زمان نمی‌توان سخن صریحی عنوان کرد. گزارش‌های جوینی به گونه‌ای است که در پناه حسن توجه قآن، عملکردهای مثبت جنتمور و حسن سلوک بهاءالدین صلوک که با ایلی خود مغول‌ها را نسبت به اوضاع خوش بین کرده بود، وضعیت به سمت بهبودی رفته است (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۲۱-۲۲۴). جهتگیری جنتمور در برابر مدعی خود طایر بهادر که حکومت خراسان را پس از سرکوبی سرداران جلال‌الدین طلب می‌کرد نیز از حسن سلوک وی و بهبودی کلی اوضاع اقتصادی حکایت می‌کند:

«...سخن عصیان اهل خراسان خلاف بوده است و عرض آن از غرضه گناه قراجه چندین ولایت ورعیت را چگونه شربت فنا توان چشانید و بی هیچ موجب ملکی را که سالهاست تا بعد از تعب و مشقت اندک قراری گرفتست دوباره نیست گردانید» (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۲۱).

سخنان جوینی آنجا هم که شرح حال شرف‌الدین خوارزمی را ذکر می‌کند حاکی از آن است که در عهد جنتمور اوضاع بهبودی نسبی یافته است (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۶۹). با مرگ جنتمور در سال ۶۳۳ هـ. ق/ ۱۲۳۵ م نوسال که امیری سالخورده بود به جای او نشست. حکومت نوسال بر خراسان کوتاه بود و با نفوذ چندانی همراه نبود. به یقین، تسلط سپاهیان اعزامی مغول بر بخش وسیعی از ایران و تثبیت موقعیت دربار مرکزی در این بی نفوذی وی که از وابستگان اولوس جوجی به شمار می‌رفت تأثیرگذار بود. دوره حکومت نوسال چندان طولانی نبود. گزارش جوینی به گونه‌ای است که اندک زمانی پس از مرگ جنتمور در سال ۶۳۳ هـ. ق و آغاز امارت نوسال، این گرگوز است که از سوی قآن به

عنوان ناظر و محاسب امور مأمور شد و در همین مقام «...به امارت و حکومت مشغول شد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۴۲). بنابراین گرگوز که روزگاری نیابت جنتمور را بر عهده داشت، مدتی در حکم ناظر و مدیری متنفذ و یکه تاز و از سال ۶۳۷ هـ ق به عنوان حاکم رسمی به حکومت مناطق مفتوحه آن سوی جیحون رسید و نوسال به امیری لشکریان منصوب شد (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۴۱-۵۴۴، ۵۴۷-۵۴۸). در مورد گرگوز نکته مهم این است که حکومت او به خراسان محدود نشد و پس از یک دوره رقابت با وابستگان خاندان جوجی اداره امور سراسر مناطقی که در نواحی غربی فتح شده بود به او واگذار شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۲۹ - ۲۳۶). جنتمور با:

- اهتمام به امور اداری و رونق کاردیوان و واگذاری منصب صاحب‌دیوانی به بهاء‌الدین جوینی و منصب وزارت به شرف‌الدین خوارزمی با تأیید قآن؛
- تلاش در جهت ایجاد نظم و امنیت در خراسان با سرکوب فعالیت‌های هواداران جلال‌الدین خوارزمشاه؛

- برقراری نظم و ثبات در مازندران با جلب نظر مدعیان منطقه و کسب ایلی فرمانروایان محلی؛
- ارتباط مستقیم و مستمر با دربار قآن و جلب نظری در رقابت با مدعیانی همچون جورماغون نویان و طایر بهادر که رویکرد نظامی‌تری به جامعه و اقتصاد داشتند و در پی تخریب و کشتار بودند؛
- تلاش در جهت انتظام بخشیدن به امور اجتماعی و اقتصادی قلمرو تحت نفوذ و روالمند شدن زندگی مردم؛ الگویی ایجاد کرد که در زمان جانشینان او در سراسر مناطق مفتوحه مغول در ایران به کار گرفته شد و موجبات بهبودی نسبی در امور را فراهم آورد. بنابراین حکومت جنتمور و در پی آن نوسال بر نواحی خراسان و مازندران، در حکم دوره زمینه ساز حکومت گرگوز و امیر ارغون و نظم موجوده آن‌ها بر سراسر ایران قلمداد می‌شود.

امارت گرگوز و امیر ارغون بر ایران

واگذاری اداره امور قلمرو فتح شده از جیحون به طرف غرب به گرگوز و منع کردن دیگران از دخالت در امور اجرایی را می‌توان فصل جدیدی در دوره پیش از پیدایش حکومت ایلخانی دانست. حکام قبلی مغول تنها حکومت خراسان و مازندران را بر عهده داشتند و علاوه بر آن در امور اجرایی یکه تاز نبودند. دیگر امرا هم از قآن یرلیغ و پایزه می‌گرفتند و با این تأیید به دخالت در امور می‌پرداختند. از این روی تشتت و نابسامانی در امور اقتصادی و اجرایی موضوعی طبیعی بود. گورگوز که از حمایت چینگای

فرد متنفذ دربار قآن برخوردار بود، پس از این که به دنبال برتری بر رقبا در سال ۶۳۷ هـ ق / ۱۲۳۹ م به ایران بازگشت اقدامات عملی در سامان بخشیدن به امور را آغاز کرد. البته گورگوز نیز در بادی امر نفوذ خود را از خراسان و مازندران شروع کرد و پس از یک دوره موفقیت در این نواحی و اثبات توان خویش در فائق آمدن بر رقبا و به‌ویژه طرفداران «دگوت‌مور» فرزند جنت‌مور توانست تمشیت امور مناطق آن سوی آمویه «چندان که لشکر جورماغون مستخلص کرده بود» را به دست آورد (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۴۷). در همین ایام نظارت و حسابت در خراسان و مازندران تلاش گورگوز برای احیای اقتصاد و حکومت و جامعه به سبک ایرانی کاملاً آشکار است و گزارش جوینی از دقت و ظرافت عملکرد وی حکایت می‌کند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۵۴۲).

در پی امارت بر سراسر مناطق مفتوحه آن سوی جیحون، تلاش در جهت برتری بر امرای نظامی و وابستگان به جرماغون نوین در عراق و اران و آذربایجان و کوتاه کردن دست آن‌ها از دخالت در امور اجرایی و اقتصادی شهرها یکی از اقدامات مهم وی بود که پس از درگیری و مخاصمت فراوان حاصل شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۳۷-۲۳۸). عمارت و آبادانی شهر طوس و رونق سریع این شهر، که گرگوز آن را محل اقامت خود قرار داده بود، ترتیب و تنظیم یام‌ها، جلوگیری از زیاده‌خواهی‌های امرای مغول، تنظیم دیوان و تثبیت امور اجرایی و توجه به اقتصاد کشاورزی و شهری از جمله اقدامات او بود. با وجود این، دوران حکومت وی مدت زیادی به طول نیانجامید. نارضایتی بزرگان نظامی از اقدامات وی، رقابت برخی از مدعیان قدرت و از جمله کارشکنی‌های برخی کارگزاران مسلمان و مهم‌تر تحولات پس از مرگ اوکتای قآن در این زمینه نقش مهمی داشت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۳۹-۲۴۳؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲ / ۹۹۹-۱۰۰۰؛ بیانی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۱۳۸).

پس از گرگوز، امیر ارغون که در سقوط گرگوز هم بی تأثیر نبود به‌جای او نشست (تاریخ شاهی قراخانیان، ص ۱۸۱). امیر ارغون از قوم اویرات و مانند سایر اویرات‌ها مورد توجه خاندان چنگیزی بود. وی که پیش از این زمان در ایران و ختای مأموریت‌های موفق‌تری انجام داده بود و در زمان گورگوز سمت باساقی ایران داشت، به دستور توراکینا خاتون به حکومت قلمرو غربی «از آمویه تا فارس و گرج و روم و موصل» منصوب شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۴۳). شرف‌الدین خوارزمی که وعده تحصیل چهار هزار بالش زر از خراسان و مازندران متقبل شده بود نیز به عنوان الغ بیتکچی برگزیده شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲ / ۲۷۴). در این ایام، آشفتگی اوضاع اداری و اقتصادی ایران پس از مرگ قآن و در نتیجه خودسری‌های مجدد بزرگان نظامی، اوضاع را به آنچه که قبل از حکومت گرگوز وجود داشت برگردانده بود. از این روی امیر ارغون باید اقدامات اصلاحی را دوباره آغاز می‌کرد. سفر او به عراق و آذربایجان در

همان ابتدای ورود به ایران تا حدّ زیادی در جهت سامان بخشیدن به امور در همین جهت بود. گزارش‌های جوینی به گونه‌ای است که امیر ارغون در جریان این سفر اصلاح امور هر شهر و منطقه را مورد نظر داشته است. به‌ویژه در آذربایجان که عملکرد سران نظامی گسترده بود اقدامات امیر ارغون هم دقیقتر بود. در همین جهت به هنگام برگشت به خراسان بهاء‌الدین محمد جوینی را به نیابت از خویش در آذربایجان و گرجستان و روم منصوب کرد. اقدام اصلاحی دیگر امیر ارغون این بود که برات، حوالت، یرلیغ و پایزه‌هایی را که هر یک از شاهزادگان مغولی بعد از مرگ او کتای به اطرافیان خود داده و اوضاع مالی را به سختی آشفته کرده بود جمع آوری نمود و مانع از فعالیت دارندگان آن‌ها شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۴۵). موضع‌گیری‌های امیر ارغون در برابر شرف‌الدین خوارزمی و نارضایتی از سخت‌گیری‌های او در گرفتن خراج طاقت فرسا از رعایا در جهت تحقق وعده خود به توراکینا خاتون نیز می‌تواند نمونه دیگری از تلاش‌های اصلاح طلبانه امیر ارغون در سامان بخشیدن به امور اقتصادی قلمداد شود (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۴۴ - ۲۴۵، ۲۷۰ - ۲۷۸). تلاش‌های اصلاحی امیر ارغون در زمان قآنی گیوگ نیز ادامه پیدا کرد. با وجود این، در زمان گیوگ، ایلچیکدای نوپان را به حکومت بخشی از نواحی غربی اعزام کردند که در اصل به معنای محدود شدن اقتدار امیر ارغون بود. جوینی که از حضور ایلچیکدای در بادغیس یاد می‌کند تنها از زیاده‌خواهی‌های او در امور مالی و فشاری که در این زمینه بر رعایا تحمیل شده است گزارش می‌دهد. موضع انفعالی امیر ارغون در برابر او و به نوعی رعایت احتیاط از طرف وی نیز از گزارش‌های جوینی قابل استنباط است (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۴۸ - ۲۴۹). همه این‌ها در حالی است که به نظر می‌رسد ایلچیکدای، تا هنگامی که در زمان قآنی منگو به قتل رسید، به محل اصلی مأموریت خود در نواحی «روم و گرج و موصل و حلب و دیار بکر» نرفت و در بادغیس مستقر بود. از این روی در نبود او فرصت لازم برای عملی شدن خواسته‌های امیر ارغون وجود داشت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۴۸ - ۲۴۹؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۵۹۱، ۵۷۰). نفوذ و به روایتی دخالت باتو در امور ایران نکته دیگری است که در این زمان هم به قوت خود ادامه داشت. میزان دخالت وی تا آنجا بود که در غیاب امیر ارغون و سفر سوم او به مغولستان در سال ۶۴۷ هـ. ق / ۱۲۴۹ م باتو نایبان او را به درگاه خود فرا خواند و در هنگام بازگشت خواجه نجم‌الدین گیلابادی را به عنوان الغ بیتکچی همراه آن‌ها به ایران فرستاد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۵۰ - ۲۵۱).

در زمان قآنی منگو با وجود نوعی بدبینی خاندان تولوی نسبت به امیر ارغون و نرسیدن او برای شرکت در قوریلتنای انتخاب قآن، باز هم حکومت وی مورد تأیید قرار گرفت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/۲۵۰). حسن توجه قآن در ارتفاع نابسامانی‌ها و مشکلات مالی قلمرو غربی و دستور برای به کارگیری

طریقی که مسعود یلواج در فرارودان به کار گرفته بود در همین زمان منگو حاصل شد. بر اساس این شیوه مالیات گیری، که آن را قوبچور می خواندند در هر سال از افراد مختلف بسته به بضاعت مالی آن‌ها از ده دینار تا یک دینار مالیات می گرفتند. درآمد حاصل از این وجوهات باید در وجه اخراجات حشر و یام و خرج ایلچیان صرف می شد و غیر از آن چیزی از رعایا گرفته نمی شد (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۵۴). نکته دیگر این است که علاوه بر تأیید حکومت امیر ارغون، حکومت برخی از مناطقی که جزء قلمرو وی بوده اند به ملوک محلی واگذار شده است. این ملوک اگر چه تحت نظارت امیر ارغون بودند اما توجه به آن‌ها حاکی از این است که در شهرهای مختلف حکام ایرانی وجود داشته و بر اساس شیوه‌های حکومتی قبلی امور را اداره می کرده اند (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۵۴-۲۵۵). به هر ترتیب تلاش‌های امیر ارغون از زمان برگشت از دربار قآن تا زمان آمدن هولاکو مصروف نظم بخشیدن به اجرای طریق جدید مالیاتی بوده است. اعمال طریق جدید در ایران به این قرار بود که از هر ده نفر هفتاد دینار رکنی بگیرند، اما معلوم نیست تفاوت میان فقیر و غنی را چگونه مشخص کرده اند. رشیدالدین فضل‌الله در یک جا از این طریق مالیاتی جدید با عنوان قلان یاد کرده و آن را برای متمولان هفت دینار و برای فقرا یک دینار ذکر می کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲، ص. ۶۰۵). بعد از آمدن هولاکو و انجام مراسم استقبال از وی، امیر ارغون به دربار قآن رفت و پس از اینکه درباره اوضاع مالی قلمرو غربی حساب دقیق پس داد به ایران برگشت. در این مرحله امیر ارغون با دقت بیشتری به امور اقتصادی می پردازد و از جمله در موضوع قوبچور اصلاحاتی صورت داده و میزان آن را بسته به میزان ثروت رعایا از پانصد دینار تا یک دینار تغییر می دهد. این اقدام پس از فتح بغداد و هنگامی که هولاکو در آذربایجان بود اتخاذ شده است (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۶۳-۲۵۸).

در مورد اینکه باوجود اعزام هولاکو به خطه غربی امیر ارغون چه جایگاهی داشته است نمی توان به طور دقیق سخن گفت. حتی هنگامی که هولاکو مشغول فتوحات خطه غربی بود و امیر ارغون به دربار قآن رفت، مجدداً حکومت او مورد تأیید قآن قرار گرفت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۲/ ۲۶۰). در دوران ایلخانی هولاکو و آباقا، امیر ارغون به عنوان شخصیتی ذی نفوذ تا زمان مرگ در سال ۶۷۳ هـ ق در دستگاه ایلخانان باقی ماند و بعدها پسرش امیر نوروز نیز در طریق مسلمانی غازان و اسلام‌پذیری مغول‌ها به عنوان نقطه عطفی در تاریخ حاکمیت ایلخانان نقش مؤثری ایفا کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲: ۹۰۲-۹۰۳).

نتیجه

قدرت نوظهوری که در پرتو اقدامات و بلکه اصلاحات چنگیز به وجود آمد از نظام مندی ویژه‌ای برخوردار بود که در جهانگیری و جهاننداری مغول‌ها سهم اثرگذاری داشت. این ساختار نظام‌مند که در بستر واقع‌گرایی مغول‌ها و مدارای حاصل از ملاحظات سیاسی - نظامی این قوم حاصل شده بود، تلفیق موفقی از میراث سیاسی و اداری قدرت‌های پیشین استپ و به‌ویژه قدرت‌هایی که در شمال چین مستقر بودند و لذا واسطه تمدن چینی و ایللی (مناطق استپ نشین) قلمداد می‌شدند را در خود داشت. در این میان، هرچند که چنگیزخان آمادگی آن را داشت که از میراث اقوامی همچون نایمان‌ها، کرائیت‌ها، مرکیت‌ها، تاتارها و غیره نیز استفاده کند اما در این میان سهم اویغورها و به‌ویژه قراختائیان برجسته‌تر بود. میراث فرهنگی اویغورها و سنن نظام مند حکومتی قراختائیان که خود پیش زمینه‌های پررنگ چینی و استپی داشتند و چن‌ها نیز از این میراث بهره گرفتند؛ نقش به‌سزایی در الگوبرداری چنگیز و نظام‌مندی قدرت نوظهور وی ایفا کرد. این میراث پیشینی به مغول‌ها کمک کرد به موازات افزایش قدرت، به سمت برقراری نظامی قراردادی و نظامی عرفی در پهنه گسترده استپ پیش روند.

به نظر می‌رسد، این نظم نوظهور مغولی، در ایران نیز که به‌واسطه نابسامانی اوضاع سیاسی و اقتصادی ناشی از هجوم مغول در نوعی رخوت فرورفته بود و سنن سیاسی دیرپای آن زمینه‌های کارآمدی نداشت مؤثر واقع شد و در عبور از یکی از بزنگاه‌های سنگین تاریخی مفید فایده گردید. شدت عمل مغول‌ها در هجوم به ایران و تخریب و کشتار در بخش مهمی از این سرزمین، در کنار ابهام سیاسی ناشی از مشخص نبودن جایگاه ایران در تقسیم اولوس‌های چنگیزی، به حال خود رهاشدگی قلمرو مفتوحه و نگاه مقطعی و موقتی و غارتی داشتن بدان، شرایط سختی را پدید آورده بود که آسیب آن از ایلغار مغول کمتر نبود. اگرچه تا زمان تشکیل حکومت ایلخانان و امنیت و ثبات نسبی حاصل از آن، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران سامان لازم پیدا نکرد اما حضور فعال کارگزاران اعزامی مغول‌ها به ایران که با عنوان حاکمان خراسان از آن‌ها یاد می‌شود - کارگرانی که حسب پایگاه قراختایی، اویغوری و اویراتی خود در نظام‌مندی ساختار قدرت چنگیزی سهم بنیادین داشتند - در انتظام بخشیدن به شرایط و احیای نظم سیاسی و مدنی ایرانی، جایگاه برجسته‌ای داشت. بی‌تردید نقش آن‌ها در کاستن از رویکرد صرف نظامی مغول‌ها به جامعه و اقتصاد ایرانی و تعدیل شرایطی که ایلخانان در بستر آن قرار گرفتند و اداره امور را به دیوان‌سالاران ایرانی سپردند بسیار مؤثر بود و تجربه‌ای کارآمد برای ایلخانان قلمداد می‌شد. بی‌تردید پایگاه قومی - قبیله‌ای این کارگزاران اعزامی دربار قراقرم و میراث تعیین‌کننده ایشان

در سیر تحول قدرت مغول‌ها، در جهت گیری حکومتی ایشان سهم تعیین کننده‌ای داشت و در بسامانی نسبی اوضاع سیاسی-اقتصادی پس از ایلغار مغول مؤثر بود.

منابع

- قیس رازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۰) المعجم فی المعاییر اشعار العجم. به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی. چ ۳، تهران: زوار.
- اقبال، عباس (۱۳۷۶) تاریخ مغول و اوایل عهد تیموری. تهران: نشر نامک.
- بارتولد، و.و. (۱۳۶۶) ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز. چ ۲. تهران: آگاه.
- بارتولد، و.و. (۱۳۷۶) تاریخ ترک‌های آسیای میانه. ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰) دین و دولت در ایران عهد مغول. چ ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تاریخ شاهی قراختائیان (۲۵۳۵) به اهتمام و تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳) طبقات ناصری. تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، علاء‌الدین عطا ملک (۱۳۷۰) تاریخ جهانگشا. به سعی و اهتمام عبدالوهاب قزوینی. چ ۴. تهران: ارغوان.
- جوینی، علاء‌الدین عطا ملک (۱۳۸۵) تاریخ جهانگشا. به اهتمام سید شاهرخ موسوی. تهران: انتشارات داستان.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۲) جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. چ ۲. تهران: انتشارات اقبال.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۰) شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- ساندرز، ج.ج (۱۳۶۳) تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸) امپراتوری صحرائوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. چ ۳. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۱). مغول‌ها. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- میرخواند، محمدبن خاوند شاه بلخی (۱۳۷۵) روضه الصفا. تهذیب و تلخیص عباس زریاب خویی. چ ۲. تهران: علمی.
- هیکس، جان (۲۵۳۶) نظریه‌ای درباره تاریخ اقتصاد. ترجمه فرهنگ مهر. چ ۲. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.

Bazin, L (2000) Turks, In: Encyclopedi of Islam. Vol.x, EDITED BY P.J. BEARMAN, TH. NQUIS, C. E. BOSWORTH, E. VAN DONZEL AND W. P. HEINRIGHS, LEIDEN BRILL.

Buell, D. Paul(1979) Sino-Khitani Administration in Mongol Bokhara. Journal of Asian History 13/2, pp.121-151.

Lane, George (1998) Arghon Aqa: Mongol Bureaucrat. Iranian Studies, Vol.32, No4 (autumn), pp.459-482.

Ostrowski, Donald. (1998) The Tamma and the Dual- Administrative Structure of the Mongol Empire. Bulletin of the School of Oriental and Africa Studies. University of London. Vol.61, No 2, pp.262-277.